

پادشاهی پیشتر به شهر رفته بود باز نگردیده و مخالفت گزیده.

جعفرخان که جعفر کذاب بود و خود این فتنه برانگیخته داشت رخصت خواست که به اطمینان و استیمان اقارب خود رفته ایشان را به خدمت اردو و دادن علیق الدواب و سایر ضروریات راغب و محکوم کند. چون مرخص و به درون شهر شد مخالفین را در مخالفت تقویت کرد و باز نگردید. آتش سیاست شهریار با کیاست افروخته تر گشت، دانست که مایه این فتنه اوست و به دستورالعمل او طغیان کرده اند، گرمی پسرش که در اردو بود به حکم شهریاری به حوالی شهر برده پاره پاره کردند و آن ابله نادان متنبه نگردیده، سر بر خط طاعت ننهاد، همچنان در عصیان طغیان داشت.

به امر پادشاه تندخو لشکریان فتنه جو به قتل و غارت اطراف نیشابور مأمور و پرده پردگیان آن حدود را مهتوک ساختند، قنوات را بینباشتند و باغات را ویران کردند. عرصه بر شهریان تنگ و با حاکم خود از در جنگ در آمدند، آن ابله بی مایه پس از قتل فرزند نوجوان که غیرت ماه بود شمشیر در گردن افکنده علما را شفیع برانگیخته در نهایت خفت و خواری و کمال خجالت و سوگواری به حضور آمد، شهر را به تصرف داده و گردن بر چنبر تعبد ننهاد، پادشاه والا جاه خون آن پیر جاهل را ببخشیده شهر را به حسین قلی خان برادرزاده اش وا گذاشته او را ملتزم رکاب نصرت مآب نمود و عموم خلق بر کار آن نادان خنده زدند.

مع القصة بعد از چهل (۴۰) روز توقف در خارج نیشابور و خرابی بسیار در آن ساحات معمور، موبک ظفر قرین پادشاه بی قرین حرکت گزین گردید. چون اسحق خان تربتی از آمدن به حضرت پادشاهی تعلق و تأمل پیشه کرد، علی خان قاجار به گوشمال و تنبیه او و علی خان کُرد قراچورلو به قرای ولایت مممش خان چنارانی رفته، دست تطاول بر گشادند، بتاخت و تاز آن ساحات اشتغال جستند. ده هزار (۱۰۰۰۰) گاو و گوسفند دواب به اردوی شاهی آوردند، اسرا را مرخص و اغنام را به اهالی اردو مختص فرمود و در غره ربیع الاولی ظاهر شهر مشهد مقدس، مضرب خیام بندگان اقدس شاهنشاهی شد.

معلوم گردید که صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را که به استمالت مممش خان کُرد مأمور فرموده بود، صادق خان قبل از حسین خان، مممش خان را

ملاقات و در عوالم ایلیت و کُردیت متعصباً با وی ملاقات کرده او را از آمدن به حضور مانع و به پیوستن به نادر میرزا راغب ساخته او نیز به مشهد مقدس رفته، با نادر میرزا پیوسته، و در پس دیوار محصوریت و مقهوریت نشسته. از مفاد عریضه کذب‌آمیز صادق خان نیز این معنی محقق و ثابت گردید، و پادشاه حکمت پناه کامل عاقل این خیانت را نهفته و شرح آن باکس نگفته در دل الهام منزل نهان کرده، صادق خان را امر فرمود که به جان محمد خان قاجار ملحق شود و از محاصره قلعه چناران بگذرد که هر امری مقرون و مرهون به اوقات خواهد بود.

در ذکر

محاصره ارض اقدس و قحط و غلا و

اظهار ضراعت و اطاعت نواب نادر میرزا و

قصد مراجعت پادشاه کارآگاه سلطان فتحعلی شاه

از خراسان به دارالملک طهران

چون اردو و لشکر قیامت حشر پادشاه ایران به ظاهر مشهد مقدس نزول کرد، نادر میرزا و اهالی شهر مانند ماهیان در شبکه اضطراب مشوش شده حرکتی کالمذبوح همی کردند؛ و سپاه شاه گِرداگرد و اطراف شهر را چون مور و ملخ فرو گرفتند، در [۱۴۹] زمین گیاه، در باغ شجر نماند، گنتی سراسر آبادانی روی به خرابی نهاده و فصل ربیع به عهد خریف تبدیل یافته، کار بر مردم درون و بیرون تنگ شد و ایام مشاجرت و محاصرت تطویل یافت، مسلمانان اهل شهر در هنگام فرصت گریخته خود را به اردوی پادشاهی همی افکندند و علما و سادات و مشایخ و اعیان و اشراف و متعلقین نادر میرزا استشفاع همی کردند و از شدت سختی و کثرت بدبختی و فزونی مجاعت و کمی قناعت شکوه و ناله همی نمودندی تا صریح به محرمان حضرت پادشاه کامکار معروض داشتند که:

خون بی‌گناهان را کیفر است و مکافات هر عملی در روز عرض

اکبر، سلاطین صفویه در هنگامی که ارض اقدس در تصرف اوزبکیه

بود در محاصرات اغماض می‌کردند و عرصه بر محصورین تنگ

نمی نمودند و توپ و تفنگ به جانب روضه مقدسه نمی انداختند و به دفع الوقت و مسامحه می پرداختند، ما نیز متمنی آنیم که پادشاه اسلام به سنت سنیه شاه طهماسب و شاه عباس تحریم و تکریم این روضه متبرکه را مرعی دارند و از ما درگذرند و ما را با خود بگذارند تا در زمان مصلحت به خدمت تقدیم کنیم.

حضرت شهریار سلیم النفس حلیم الطبع که حُسن عقایدش بر آبا و اسلاف رجحان داشت و خود را یکی از خادمان شریعت منوره می پنداشت از این سخنان جانسوز آب در دیده بگردانید و پاسخ داد که:

منظور من زیارت حضرت سلطان السلاطین علی بن موسی الرضا است و مقصودم خدمت و رونق این مرقد عظمی است و الا از همه گیتی بی نیازم و از تسخیر بلاد بیگانه ممتاز، اکنون که چنین است بر شما سخت نگیرم و عذر موجه شما را بپذیرم.

مقارن این حال نادر میرزا نیز اظهار مطاوعت و متابعت نمود و مقرر شد که یکی از بنات مکرمات او در حباله نکاح تنی از ابنای پادشاه جهانگشای در آید و این دو دوده ستوده به تمدید مواسلت از کینه کهن در گذرند و اطناب تضاد را به اوتاد اتحاد جزیل نمایند. و نادر میرزا که سمی نادر شاه است با فتحعلی شاه که موسوم به اسم جد بزرگوار شهید فتحعلی خان قاجار است مواحدتی جویند و از گذشته سخن نگویند. لهذا نادر میرزا به خلعت امان مخلع گردید و سلطان کامران قاجار به جانب دارالملک تصمیم معاودت فرمود.

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی از شهور سال یکهزار و دوست و چهارده (۱۲۱۴ هـ / اوت ۱۷۹۹ م) اردوی کیهان پوی شاهنشاه شریعت پناه از محاصره مشهد مقدس و ارض اقدس با همه امیران و شهریاران به قصبه چناران نزول فرمود، امیرگونه خان گرد زعفرانلو حاکم خبوشان به رخصت پادشاه و الا جاه به جانب مرکز خویش رجعت کرد، و جناب میرزا محمد شفیع مازندرانی وزیر بی نظیر صاحب رای صایب تدبیر، آوردن مخطوبه محجوبه امیرگونه خان را که نامزد نواب شاهزاده حسنعلی میرزا بود به اتفاق وی روانه خبوشان شد، و در منزل جهان اربعیان، جعفر خان بیات که از زمان صفویه تا این اوقات ابا عن جد به

حکومت نیشابور مفتخر و مسرور بود مخلع و مرخص و به نیشابور مصمم گردید؛ و موکب حضرت شهریارى چون سیل بهاری و دریای جاری به جانب آق قلعه سایر و ساری گردید.

ذکر مخالفت

الله یار خان قلیجی سبزواری به مشاورت صادق خان شقاقی و معاودت حضرت خاقانی

پوشیده مباد که این آق قلعه یعنی قلعه سپید از بناهای جدید الله یار خان قلیجی حاکم سبزواری بوده و در متانت و حصانت و رزانت و رصانت با قلعه افلاک برابری می نمود، الله یار خان قلیجی که در رکاب پادشاهی ملتزم و طالب رخصت از آن حضرت و ورود بدان حصن محکم بود از شقاق صادق خان شقاقی و وفاق او با ممش خان گرد چنارانی بی خبر نبود، از وی استمداد نمود و استعلاج خواست. وی او را آموزگاری کرد که به بهانه تقدیم خدمات و تهیای سیورسات طلب اذن کرده خود را به قلعه مذکوره در اندازد و فتنه جدید در آن قلعه چون سدّ سدید بیاغازد. در ضمن آن استدعا صادق خان کاذب او را تصدیقی لازم^۱ نموده حضرت پادشاه جم جاه، الله یار خان را رخصت فرمود، ولی در حین رفتن گفت که: این قفا را دیگر روی و این ذهاب را از این پس ایاب صعب است.

و الله یار خان به آق قلعه رفته باز نیامد و خدمتی به ظهور نیاورد و طغیان و عصیان آشکارا کرد. چون ایام مراجعت سپاه کینه خواه بود و زمان توقف مقتضی، لهذا خاقان کامکار خیانات صادق خان را اغماض کرده بر روی او نیاورده، همچنین در عرض راه ابراهیم خان شادلو و سعادت قلی خان بغایرلو از رکاب مستطاب مرخص شده به موطن خود رفتند. میرزا محمد شفیع وزیر بی نظیر با محجوبه عظمی و مخدّره کبری به اردوی شاهی پیوست و او نیز در سلک مخدرات حرم

عفت منسلک شد.

پس از نزول به منزل پل ابریشم مکنون خاطر انور آن بود که به کلاتهای بسطام که چهارده (۱۴) فرسنگ راه بی آب نمکزار است منزل گزین گردند که پیادگان سپاه مازندرانی در شدت حدت گرمی آفتاب تموز روز متعطش و متوحش نگردند، دلیلان راهبر و بلدان معتبر آماده گردند و شب هنگام راه در نوردند، و مهدیقلی خان قاجار فلاووز و فاید و سابق سوار و پیاده و بنه و آغروق عساکر بی کران گردد، و احدی بر وی تقدم نجوید.

و متعاقب ایشان چند هزار تن از تهمتنان صداقت [۱۵۰] فن کشیکچی و مستحفظ پردگیان سرادقات عصمت در آن تیره شب چون ماه را برگیرند و چون ستاره متفرق و پراکنده نشوند، و در قفای آنان گروهی از صدق شعاران به محافظت خزانه و صندوقخانه با مشاعل و فانوس و طنطنه کره نای و کوس همی راه بسپرنند که به آواز و روشنی چراغ کسی از راه منحرف و بدان سراب خراب منعطف نگردد.

مع هذالمقدمات دلیل راه که ترکمانی روی سیاه بود از گمراهی راه گم کرده از تیرگی آن شب دیجور هر یک متفرق شده به طرفی افتادند و پادشاه ذیجاه قاجار در هنگام ظهر آن روز به منزل مقرر رسیدند و همراهان نیامدند، معلوم شد که پیادگان راه رها کرده از طریق هدایت انحراف جسته در سراب ضلالت متعطش مانده اند، رحمت خسروانه این زحمت منکر بر ملازمان جان نثار خود نپسندیده فی الفور با پنج هزار (۵۰۰۰) کس سوار گشته، راویه های پر آب به همراه برداشته بدان سراب معاودت فرمود تا پنج فرسخ همی آمد و پنج شش هزار سوار که از تشنگی قریب به موت و هلاکت و مشرف بر فوت و فلاکت شده بودند، پادشاه جم جاه اسکندر دستگاه به دست مبارک آب در حلقوم آنان ریخته ردیف پنجهزار (۵۰۰۰) سوار کرده به منزل رسانید تا کار به جائی رسیده بود که آب به اتمام انجامیده و جوانی از عطش در حالت بی خودی و غش بود و بیم فوت داشت، قدری از آب منجمد یعنی یخ که خاصه شاه و احتیاطاً آن را به آبدار سرکاری سپرده بود باقی مانده، شاه مکرمت پناه معدلت آگاه آن یخ را به دسته خنجر خود شکسته بر دهان آن جوان تشنه لب ناتوان همی ریخت تا به حال آمد و قدرت حرکت و سواری یافت و به منزل شتافت.

الحاصل تا چهار ساعت از شب گذشته به جستجوی واماندگان عساکر تکاپوی همی فرمود، چون خاطر عاطر جمع کرد که دیگر احدی در راه نمانده و همه به جانب منزل رانده عزم مراجعت فرمود و روزی دو در آن منزل تقویت خستگان را برآسود و صفت متخالفه خضر و اسکندر در دارای جمشید فر صورت جامعه بروز و ظهور یافت.

نظم

جهان را سایه یزدان چنین باید چنین باید
که خلقی در پناه او ز جان دادن بیاساید

مع القصة از آنجا به چمن بسطام قباب خیام گردون قیام بر فلک افراشته آمد و نواب حسینقلی خان که در آن بیلاق خوش هوا صحت مزاج را توقف گزیده بود، در عین صحت شرف ملاقات در یافت. و اردوی جهان پوی به دامغان گرائیدن گرفت بنه و آغروق و اهالی حرم محترم با امینان محتشم یعنی مهدیقلی خان قاجار و میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی کوچ بر کوچ به دارالملک طهران مامور شدند؛ و شاه فلک جاه در چمن علی بولاغی به نشاط شکار مایل گردید و از راه ارجمند و نوا به حرکت جیش و لوا در آمد. جناب میرزا رضا قلی منشی الممالک نوائی خدمات لایقه به انجام رسانید. و همچنین قبل از این اسمعیل خان قاجار قوینلوی مشهور به قلعه زردی در قلعه زرد ارادتها و صداقتها به ظهور آورده بود، و در فیروزکوه نیز شکاری شایسته اتفاق افتاد.

و در پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی موکب حضرت خاقانی در کمال شوکت و کامرانی به دارالسلطنه طهران شرف نزول و ورود ارزانی فرمود.
و شرح فتوحات حضرت نایب السلطنه عباس میرزا و فتوح خوی و هودر بر پیشگاه خاطر انور جلوه کرد.

در ذکر فتوحات

نواب نایب السلطنه عباس میرزا و
فتح خوی و فرار جعفر قلی خان دنبلی

از این پیش که ذکر سفر خیریت اثر خراسان نگارش یابد معروض گردید که نواب

نایب السلطنة العلیة العالیة شاهزاده گردون کریاس عباس میرزا را به ولایت عهد که از عهد مهد به اشارت خاقان شهید بدان منصوص بود به ولایت آذربایجان مشخص و مخصوص فرمود، و میرزا عیسی فراهانی را وزارت و سلیمان خان اعتضادالدوله را به آتالیقی او مأمور و ابراهیم خان قاجار را به منصب سرداری آذربایجان مسرور ساخت. و در اواسط شهر محرم یکهزار و دو صد و چهارده (۱۲۱۴ هـ / ژوئن ۱۷۹۹ م) موکب ولیعهد مذکور وارد تبریز شد و پس از چندی چمن یام مضرب خیام آمده. چون جعفر قلی خان دنبلی فرزند خود احمد خان مشهور به بیوک خان را به رسم نوا و گروگان روانه طهران کرده بود، امتحاناً لیاطنه به احضار او فرمانی رفت، و وی به مسامحه و معاطله گذرانید. لہذا به حوالی سلماس رکضت شاهزاده عباس وقوع یافت، جعفر قلی خان برادر خود کاظم بیک را به کوتوالی قلعه عالی خوی مأمور و اموال نفیسه خود را با جماعتی از ابطال رجال در حصار هودر که از قلاع متینه و حصون حصینه آن بلاد است محفوظ داشت، و ابدال آقا نامی از اکراد یزیدی که معتمد وی بود در هودر محارس و محافظ نموده و خود به جهت استمداد راه دیار قارص و بایزید گزید.

پس از انقضای یک ماه پانزده هزار (۱۵۰۰۰) سپاه فراهم آورده عزم رزم شاهزاده صاحب حزم را جزم کرده، اما نواب نایب السلطنة العلیة العالیة قبل از وصول وی به قلعه هودر یورش برده به اندک همتی قلعه را مسخر و اموال او را سراسر متصرف گشت و رجال قلعه را که یزیدی و آرامنه بودند عرضه تیغ بی دریغ ساخت و نسوان و صبیان آن حصار را در قید اسار در آورد. جعفر قلی خان از استماع این اخبار دیوانه وار به مقاتله شاهزاده قاجار در آمد و آب به صحرای [۱۵۱]

سلماس در افکند و شامت این عمل عاید روزگار وی گردید.

بالجمله در قریه سوغانجوق در هفتم ربیع الثانی تلافی فریقین روی داد میمنه و میسره عساکر نصرت مظاہر سلطانی به امیر کبیر سلیمان خان قوینلو و ابراهیم خان دولو و احمد خان مقدم بیگلاریگی تبریز و مراغه آراسته شد و شاهزاده ولیعهد در قلب لشکر جای گرفته از طرفین آتش اقتتال اشتعال پذیرفت و خرمنهای وجود اعادی محروق آمد. گلوله توپ جهان آشوب غریب در کوه و دشت در افکند و بانگ کره نای و شندف گوش سپهر را کر کرد، به اندک کژ و فری هزیمت در سپاه جعفر قلی

خان در افتاده پنج هزار (۵۰۰۰) پیاده او که در نطع محاربت به مضاربت می‌پرداختند در ششدر عنا افتاده مات شدند و گرفتار آمدند.

بیم آن بود که خود نیز در دست سواران کردگیر قتل و اسیر گردد، با اینکه در هنگام دعوی خود را صاحب شمشیر برنده می‌انگاشت و باطمینان فلیح می‌خواند، مهمیز بر اسب تیز تک فولاد رگ برزده عار فرار بر خویش پسندیده به جانب قنوره دره‌سی گریخت، آن شب مات و متحیر همی بود و تا سحرگاه نمی‌غنود. علی الصباح امیرزاده محمود خان دنبلی حسب الامر پادشاه ذیجاء و ولیعهد فلک درگاه به شهر خوی رفته بر مسند کفالت و ایالت متکی گردید، همراهان جعفر قلی خان از سر او پراکنده و برگرد خان مذکور اجتماع کردند.

جعفر قلی خان ناکام روی به قلعه ماکوی کرد و در چخور سعد در کمال نحوست به سر می‌برد و بر دولت گذشته افسوس همی خورد، ناچار به جانب اکراد یزیدی فرار کرد. محمود خان نواده شهباز خان دنبلی بیگلربیگی خوی و سلماس و پیر قلی خان شامبیاتی به سرداری آن صفحات روشناس گردیده نواب نایب السلطنه العلیه به شهر تبریز مراجعت فرمود و در آن شهر لختی برآسود و شرح کار گذشته به پیشگاه خاقان کشورستان معروض داشت. محمود خان و پیر قلی خان و سایر اکابر و اعیان مورد التفاتهای شایان و مکرمتهای بی‌پایان شدند.

و چون سابق بر این مقرر شده بود که از جانب پادشاه گیتی ستان به امیر کبیر ابراهیم خلیل خان اطمینانی داده شود، مصلحان خیراندیش چنان صلاح دیدند که محجوبه‌ای از صبایای محترمه حکمران قراباغ و شوشی با حضرت خاقان قاجار رتبه مواحدت و هم‌آغوشی حاصل نماید تا مایه اتحاد و اعتماد ابراهیم خلیل خان جوانشیر بدین دولت ابد مدت گردیده و پای تشویش در دامان اطمینان کشیده دارد، لهذا در این ایام خجسته فرجام نواب نایب السلطنه عباس میرزا را به پایمردی و دستیاری معتبرین ارجمند روانه نموده صبیبه امیر جلیل سمی ابراهیم خلیل را از چمن قراباغ به انجمن حضور شهریار گیتی ستان به طهران آوردند و در کمال عز و شرافت و احترام و جلالت در عقد نکاح پادشاه والجاه در آمد و بر اغلب بانوان حرم عصمت توأم بانو و ملیکه بود و شرح حالش در مقام مناسب مرقوم خواهد شد.

ذکر بعضی از
حالات شاهزاده محمود افغان و
مراجعت او دیگر باره از هرات به ایران و
التجا به حضرت شاهنشاه گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار و
توطن در اصفهان

سابقاً مرقوم یافت که شاهزاده محمود افغان با امیر حسن خان طبسی و میر علم خان قاینی به استخلاص هرات رفت و نگشود و قصد شاه زمان و تسخیر کابل و قندهار نمود و قیصر میرزا به مقاتله آمده منهدماً به هرات برگشت و اعظام افغانه به محمود میرزا پیوستند و فراه را تصرف کرد و وارد خراج هرات شد و بعد از بیست (۲۰) روز محاصره هرات افغانه بی ثبات اردوی او را غارت کردند و وی به هزیمت شد و فرار گزید، با کامران میرزا از راه خراسان به یزد آمد و مراتب شکسته حالی خود را معروض داشته بر حسب امر حضرت سلطنت پناهی مامور شد که از یزد به اصفهان آمده در کمال عزت و مکننت متوقف باشد تا در هنگام مناسب او را تقویتی و تمکینی اتفاق افتد. لهذا به اصفهان رفته به میهمانی و کامرانی و تحریم و تکریم همی زیست.

[عروسی حسینعلی میرزا]

و هم از وقایع این سال عیش و سوز نواب شاهزاده حسینعلی میرزا است که صبیبه امیرگونه خان گُرد زعفرانلو را بدان حضرت خطبه کردند و مدت یک هفته به عیش و عشرت و چراغان گذشت و مبلغ یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان به مخارج این طوی مصروف گردید، در پانزدهم شهر جمادی الثانیه زفاف سعادت اتصاف وقوع یافت.

ذکر ورود نواب مهدی قلی خان
 فرستاده حکمران هندوستان کنپانی انگلیس و
 آمدن سفیر تیپو سلطان دکنی به حضور
 خاقان فلک شأن فتح علی شاه قاجار و
 سایر سوانح این روزگار

در این ایام مهدی‌علی خان ملقب به بهادر جنگ^۱ از جانب فرمان‌فرمای هندوستان نامه و تحفه پادشاه انگلیس را حامل و از راه دریای عمان به بندر ابوشهر آمده، حکام عرض راه فارس و عراق به اشارت کارگزاران خسرو آفاق مقدم او را پذیرا و پذیره شدند و در اواخر ربیع الاولی هزار و دوست چهارده (۱۲۱۴ هـ / اوت ۱۷۹۹ م) به شرف تقبیل درگاه حضرت پادشاه اسلام پناه مشرف شد، نامه و هدایای او از نظر همایون اعلی گذشت و مطبوع [۱۵۲] طبع مبارک گردید، مختصر و مجمل حاصل این سفارت آنکه:

چون در زمان دولت صفویه موسویه پیوسته فی مابین سلاطین ایران و پادشاهان ملت عیسویه ابواب آمد و رفت مفتوح و اظهار مودت معمول بوده، چنانکه در عهد دولت شاه طهماسب صفوی سفیر طایفه انگلیس به تهنیت سلطنت وی آمد؛ و در عهد شاه عباس ماضی طایفه پرتکیس [= پرتقال] در بندر هرموز متمکن و متصرف گردیده بودند و به اشاره پادشاه مغفور مذکور سپاه انگلیس بدان جزیره آمدند، آن طایفه را تاراج و از جزیره اخراج کردند و مقرر شد که شد آمد و موادت و تجارت و معاملات اهالی ایران با طایفه انگلیس مخصوص باشد، لهذا از جانب سلاطین آن عهد دو برادر از ینارالهای فرنگ غالباً در اصفهان بوده‌اند و دو دسته از تفنگچیان استرابادی و هزار جریبی را در مشق تیراندازی تعلیم می‌نموده‌اند.

مع القصه چون بعد از نادر شاه افشار، احمد خان افغان حکومت هندوستان یافت و اولاد او در کابل و قندهار استقلال داشتند؛ و در

۱. چاپ سنگی: مهدی‌قلی خان ملقب به بهادر جنگ.

این ایام ولیم = ویلیام | چهارم پادشاه انگلتره^۱، هندوستان را به تصرف در آورده بود و از جانب او کنپنی در کلکته هند نشستند، چون آوازه استقلال و شوکت و اجلال حضرت خاقانی را استماع کرد، چنانکه قانون سلاطین است تهنیت برآراست و سفیر و نامه بفرستاد و اظهار دوستی و موذت کرد، و ضمناً تمنی نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیة انگلیس موافقتی باشد که افاغنه قصد تسخیر هندوستان نمایند و سپاه ایران، شاه آن طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که به فکر عزیمت هندوستان در افتند.

و چون سفیر پادشاه انگلیس از لندن به هند روانه شد و عزیمت ایران کرد تیپو سلطان از بقایای سلاطین دکن نیز سفیر و نامه‌ای به حضرت شاهنشاه گیتی پناه فرستاد و استدعا کرد که:

به دولت بهیة انگلیس سپارشی رود که در ولایت دکن طمع و تصرف نکرده باشند، و چنانکه سلاطین صفویه ملوک قطب شاهیه دکن را رعایت و حمایت می فرموده پادشاه اسلام پناه ایران نیز جانب ایشان را مرعی دارد.

و در ضمن ارسال فرستاده چهار زنجیر فیل و چند قفس از طیور غریبه بی بدیل و افسری که به حسب وراثت بدو رسیده زیب سرش بودی به خاکپای مبارک پادشاه افسر بخش مُلک‌گیر مرسل و گسیل کرده بود.

پس از روزی چند خبر رسید که جنرال بهادر فرمانفرمای هندوستان بر مُلک دکن غالب و تیپو سلطان مغلوب و هارب شده، لهذا پادشاه حکمت آگاه گیتی پناه مهدی علی خان نواب را رخصت انصراف داده مخلع و خورسند با جواب نامه ملاطفت ختامه روانه مقصد فرمود.

[اظهار ندامت الله یارخان قلیجی]

و در خلال این احوال عریضه الله یارخان قلیجی حاکم سبزوار مشتمل بر نهایت

عجز و انکسار از حضور پیشکاران پیشگاه پادشاه فاجار در گذشت، اظهار ندامت از ایام گذشته کرده و متمنی آمده که جرایمش معفو و به صفح و عفو مستور شود، و یکی از بنات او را در سلک خدمتکاران حرم محترم خسروی مسلوک دارند تا این مصاهرت او را مایه مفاخرت و باعث مظاهرت گردیده باشد. لهذا پادشاه پوزش پذیر جرم بخش قلم عفو بر صحیفه گناهان گذشته‌اش بر کشید و بر حسب استدعای او میرزا اسدالله مستوفی نوری که از معتمدین حضرت بوده روانه سبزوار و آوردن صبیبه آن خان با اقتدار گردید و خسرو عالم پناه به مقدمات بورش خراسان پرداخت.

ذکر ایالت

نواب شاهزاده محمد قلی میرزا و

نواب شاهزاده حسینعلی میرزا در

مازندران و فارس

چون سه چهار نفر از شاهزادگان همسال را به ایالت و حکومت بلاد جاه و جلال افزود، در این سال فرخنده فال ولایت مازندران را که در معنی خانه دولت و بیت الشرف سلطنت و محکمه و خزینه خاقان شهید سعید طاب ثراه بود به امینی گزین نجیب الطرفین سپردن خواست، لهذا شاهزاده والاتبار محمد قلی میرزا را به حکومت مازندران و سرپرستی اهل آن سامان اختصاص داد و او را با امرای شایسته و وزرای بایسته و ملازمان گزین و محرمان امین به مازندران مأمور فرمود. و میرزا نصرالله مستوفی علی آبادی که قبل از سلطنت حضرت خاقانی در آن حضرت مرتبه وزارت داشت به وزارت او روانه.

و همچنین نواب شاهزاده والا مقدار حسینعلی میرزا را به حکومت و ایالت بلاد فارس سرافراز فرمود، چراغعلی خان نوائی مازندرانی که امیری کاردان و دانائی با تدبیر و صافی ضمیر بود و در حضرت خاقانی امین و معتبر به وزارت نواب شاهزاده به ملک فارس روانه فرمود و بسیای از نجبا و معتبرین درگاه را به مناصب عالیه مفتخر و در رکاب شاهزاده مأمور نمود.

اوقایع متنوعه |

و در آغاز سال یکهزار و دویست و چهارده هجری (۱۲۱۴ هـ / ۱۷۹۹ م) طره باز خان افغان به اشاره شاه زمان افغان از جانب وفادارخان وزیر اعظم او به عزم ملاقات جناب صدراعظم اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی وارد دارالسلطنه ری که تختگاه حضرت خاقانی بود گردید. پس از ملاقات و مقالات معلوم شد که شاه زمان توقع کرده که خراسان را به وی بازگذارند و سایر بلاد ایران چنانکه در عهد دولت محمد حسن خان قاجار و کریم خان زند در تصرف پادشاهان ایران بوده برقرار باشد.

چون این گونه تمنا زیاده از شأن شاه زمان بود باعث تغییر مزاج و هاج صاحب تخت و تاج گردیده، جواب مقرر شد که:

منظور نظر ما آن است که هرات و مرو بلخ و کابل و قندهار [۱۵۳] و بست و قصدار و سیستان و زمین داور چنانکه در دولت صفویه از اضافات و ملحقات دولت علیه ایران بوده، اکنون از تصرف متغلبان انتزاع فرمائیم، خراسان خود خانه قدیم آبا و اجداد ماست اگر خراسان نه از اجزای ایران بودی چه واقع گردیده که مزار جد بزرگوار ما در خارج طوس معروف اهالی روم و روس است.

نظم

به غارت برم سر بسر کشورت بخواهش دهم کشوری دیگر
همان شیشه می که داری به چنگ نگهدار و مستیز با خاره سنگ

طره باز افغان چون جواب تهدیدآمیز وحشت‌انگیز خاقان گیتی ستان ترک و شهریار بلند همت بزرگ را بشنید نادم و پشیمان و ترسان و هراسان راه دیار هرات و خراسان برگرفت و قصه به شاه زمان افغان باز گفت. و او متوهم خاطر به احتشاد جنود و عساکر پرداخت.

و حضرت شهریار کشورگیر قاجار نواب نایب السلطنه عباس میرزا را که در این ایام از آذربایجان به حضور خواسته بود دیگر باره به حکومت آن مملکت روانه و امیر کبیر سلیمان خان اعتضادالدوله قاجار قوینلو و رضاقلی خان و ابراهیم خان دولو

را در رکاب شاهزاده مأمور فرمود و به احضار عساکر اشارت رفت و سپاهیان اطراف در موعد مقرر از اکناف در رسیدند الا طایفه شقاقی و سپردگان صادق خان که ایشان را از آمدن به حضور پادشاهی ممانعت کرد و منظورش آنکه در هنگام حرکت اردو خود نیز فرار کرده به سراب خراب رفته فتنه آغازد.

محرمانش این معنی را بر رأی مُلک‌آرای دارای دهر معروض و مشهود داشتند، لهذا به حکم پادشاهی او را در خانه تاریک بگذاشته در رحمت بر رویش بستند تا جایعاً و عطشاناً مرغ روحش از قفس قالب پریدن گرفت. ساروخان برادرش به ریش سفیدی و ریاست طایفه شقاقی مفتخر و برادر دیگرش محمدعلی خان به سرکردگی سواره شقاقی منصوب شد و یک پسرش نیز در جرگه یساولان حضور از امثال و اقران امتیاز یافت.

ذکر عزیمت

حضرت پادشاه فلک جاه به تسخیر

سبزوار و نیشابور و خراسان و

مراجعت به طهران

چون میرزا اسدالله نوری مستوفی خاصه به حکم شاهنشاهی و استدعای الله یار خان سبزواری به آوردن صبیبه او به سزاوار رفت، الله یار خان از استدعای خویش نادم گردیده در فرستادن میرزا اسدالله مسامحه کرده او را در نزد خود باز داشت، و حقیقت این حال بر پادشاه بی‌همال روشن شد، ابراهیم خان عمزاده و داماد پادشاه والا جاه در دوشنبه دویم ذی‌حجه با ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار ساخته کارزار و پیاده آتشبار به محاصره آق قلعه روانه شد و مهدی‌قلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی در رکابش شتاب گزیدند، به امیرگونه‌خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان شادلو حکمران اسفراین نیز منشور صادر شد که به ابراهیم خان قاجار عمزاده خاقان کامکار پیوندند.

و آیات ظفر آیات خاقانی هم در دوشنبه نهم صفر ختم بالخیر و الظفر با جهان جهان سپاه کینه خواه و کوه کوه توپهای گردون‌گاه و دریا دریا افواج جلالت امواج

راه چمن نمکه برگرفته مدت پنج روز عرض سپاه فیروز دیده شد، پس از حرکت از آنجا در پنجم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و پانزده (۱۲۱۵ هـ / ژوئن ۱۸۰۰ م) در خارج قلعه مزینان خیمه و خرگاه بر مهر و ماه سایه افکن گردید، نواب حسین قلی خان با جماعتی از جزایر چیان و سواران به محاصره قلعه سبزوار مأمور شدند و در مزینان به رسوم تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشتغال فرمود.

اهالی ینکی قلعه مزینان که از مستحذات الله یار خان قلیجی بود در برستند، و به حکم پادشاهی به تسخیر آن قلعه سپاهیان دلیر یورش بردند به ضربهای تویهای قلعه کوب آن قلعه متین حصین را با خاک زمین برابر ساختند، آتش قتل و غارت و نهب و اسر در قلعه‌گیان برگشته بخت شعله‌ور شد، بعد از عجز و الحاح بقیه السیف آفاخان ولد مصطفی خان عم به جمع‌آوری و سرپرستی بقایای رعایای آن حصار مأمور شد و از آنجا حرکت و حوالی قلعه سبزوار مضرب خیام گردون احتشام آمد و نواب حسین قلی خان به امر داور دوران به محاصره نیشابور و بیشه جعفرخان روانه گردید.

و چون در روز ورود موکب مسعود وجود ظفر آمود الله یارخان قلیجی اجل را معاینه کرد از عصبان و طغیان پشیمان شده، میرزا اسدالله مستوفی را واسطه و شفیع انگلیخته صبیّه خود را با وی به اردوی شهریاری فرستاد، و جعفرخان نیز اظهار ندامت کرد ولی سودی نداد، سپاه ظفر پناه به تخریب قرا و مزارع و حدایق و بساتین و رساتیق سبزوار و نیشابور پرداختند و آن دو نادان را مستاصل ساختند.

دیگر باره طره بازخان افغان از جانب شاه زمان با نامه و هدایای بی‌کران وارد استدعای معاودت موکب فیروزی کوکب شهریاری کرده و توسط جعفرخان و الله یارخان را نیز نموده که بعد از رفع سپاه به حضور حضرت شاهنشاه جم‌جاه خواهند رسید و پیداست که این مُلک مُلک موروثی آن حضرت است و مُلک من متعلق بدان دولت و مترصد هرگونه خدمتی هستم.

مع القصه اگر چه نقش مزورانه طره‌باز نقش بر آب و حقیقت آن مشهود دیده پادشاه فلک جناب بود، به بعضی ملاحظات ملکی قبول فرمود و حرمت و رعایت خاندان کهن را از نظر انور محو نمود. و چون محمود میرزا ولد تیمور شاه در این سفر ملازم رکاب و از تفقدات خاص حضرت پادشاهی کامیاب بود، کمافی السابِق

احکام قضا نظام نگاشته | ۱۱۵۲ | آمد که حکام خراسان و امرای افغان او را رعایت کرده به اتفاق برادر و پسر خود فیروز و کامران روانه حدود کابل و قندهار شوند و حسب الامر با اسبابی شایان روانه گردیدند.

و موکب شهریاری از خارج سبزوار حرکت گزین و به جانب دارالسلطنه رجعت گزید، نواب حسینقلی خان در اسفراین و نواب ابراهیم خان قریب به آق قلعه و آقا خان از ینکی قلعه مزینان علی التفاوت به رکاب اعلی پیوستند، و ابراهیم خان عرب بسطامی با دستجات خود به محافظت آن دیار مأمور شد و به جهت انتظام امور ترکمانان یموت و کوکلان پانزده (۱۵) روز در چمن کالپوش اتراق اتفاق افتاد، از آنجا به بسطام و دامغان و علی بولاغ رکضت گزین گردید. و قشون فارس و عراق مرخص به اوطان خود شدند و از راه چشمه علی دامغان به جهت عیش و عروسی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی سمنان به سمنان تزیین بخشیده هفته ای به عیش و عشرت در بزم و صحبت گذشت، و در چهاردهم شهر ربیع الاخر وارد طهران شد.

اتولد رضا قلی خان هدایت

ولادت فقیر مؤلف این نامه در پانزدهم شهر محرم الحرام این سال در محله سنگلج طهران بود، چون والدین در رکاب نصرت مآب روانه خراسان بود و خبر ولادت فقیر را استماع، به مناسبت وقت و قصد زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فقیر را رضا قلی نام نهاد.

در بیان نهضت

پادشاه فلک جاه به جانب قزوین و
 جشن زفاف شاهزاده محمد علی میرزا و
 انتظام امر گیلانات و
 ورود بریکه دیر جان مالکم بهادر
 سفیر دولت بهیه انگلستان از جانب
 مارکوئیس لارد و زلی فرمانفرمای هندوستان

حضرت خاقان گیتی ستان قاجار بعد ورود به دارالسلطنه طهران قرار و مدار معاملات ولایات ایران را منظم فرموده و به جهت تذهیب قبه عرش رتبه مرقد حضرت معصومه سلام الله علیها و احداث مساجد و مدارس و سرا و عمارات ملوکانه در اصفهان و حدوث ریاطات و بیوتات در نخجیرگاه جاجرود و غیرهم مبلغی خطیر معین و مصروف و به جانب قزوین نهضت فرمود، صبیبه امیر جلیل احمد خان مراغه‌ای را نامزد نواب شاهزاده محمد علی میرزا حکمران قزوین و بزم عیشی در نهایت زیب و زینت آراسته شد، و روزی چند به عیش و سرور گذشت و زفاف واقع شد. و پس از یک هفته جشن سلطانی، نواب عمزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان مغفور به انتظام گیلانات مأمور آمد.

و نواب شاهزاده والاتبار نایب السلطنه عباس میرزای قاجار را به حضور مبارک احضار و از نظام و انتظام و قرار و مدار امور آذربایجان استفسار فرمود و مورد التفات بی غایات شد.

[سفیر فرمانفرمای هندوستان در ایران]

سابقاً مذکور شد که نواب مهدی علی خان سفیر دولت بهیئه انگلیس مقضی المرام از ایران به هندوستان بازگشت. در این اوقات مجدداً سفیر بزرگ از دولت با حشمت انگلیس مأمور به شرفیابی خدمت پادشاه والاجاه گردید. حقیقت این بیان

اینکه جناب مارکویس لارد ولزلی^۱ که از جانب دولت پادشاه و الاجاه انگلستان، فرمانفرمای ممالک هندوستان بود از جمله نجبای مملکت ایرلاند و در بدو حال از مشیران دیوان دولت محسوب می‌شد و بعد از محاسن خدمات و سیاست و کیاست به مرتبه بزرگ وزارت دولت بهیبه رسید و مجدداً مأمور شد که به جهت تشدید مبانی موالات و یک جهتی و استحکام قواعد و یگانگی سفیری دانا روانه ایران کند.

علی‌هذا لارد معزی الیه حسب الامر بیکه دیر جان مالکم بهادر^۲ را که از معتبرین آن دولت بود به سفارت ایران فرستاد با نامه دوستی ختامه پادشاه و الاجاه دولت قوی شوکت انگلیس و بعضی تحف و هدایای مرغوبه نفیس با شش (۶) نفر^۳ از نایبان و صاحب منصبان وارد ایران شد که از آن شش (۶) تن یکی جوانی استرجی^۴

۱. Marquis. RC. Wellesley.

۲. Brigadir John Malcom بریگادیر جان ملکم.

۳. همراهان سر جان ملکم عبارت بودند از چهار نفر نظامی و دو نفر غیر نظامی: کاپیتن کمپبل (W. Campbell) معاون اول؛ ستوان چارلز پازلی (Pascley) معاون دوم؛ ستوان جان کالبروک (J. Colebrooke)، ویلیام هالینگبری (W. Holingbury) نویسنده روزنامه سفر هیئت و دو کارمند غیر نظامی یکی به نام گیلبرت بریگز (G. Briggs) و ریچارد استراجی (R. Strachy). هیئت سیاسی سر جان ملکم روز ۲۹ دسامبر ۱۷۹۹ در بمبئی به کشتی نشست و چهل و نه (۴۹) روز دیگر کشتی به خلیج مسقط رسید و به احترام سلطان مسقط، همان بازمانده خوارج غارتگر مسقط که از اواخر صفویه سرحدات ایران را مورد تجاوز و قتل و غارت قرار داده بودند، پنج تیر توپ شلیک کرد و یکی از سفاین امام دوستانه با پنج تیر توپ مقدم ملکم صاحب را تبریک گفت (ایران و جهان ۲/۴۴).

۴. ریچارد استراجی جوان ماهروی انگلیسی که زیبایی خیره‌کننده‌ای داشت و این زیبایی او الهام‌بخش بسیاری از هنرمندان و شاعران ایرانی و مایه ابداع آثار بدیعی در هنر قاجاری در نیمه اول سده نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری قمری گردید. بدین معنی که صورت زیبای او سرمشق صورت‌سازان و مدل پرتره‌پردازان قرار گرفت و نقاشان و قلمدان‌سازان تصویر این انگلیسی زیبارو را همه جا کشیدند و به نوک قلم سحر نقش صورت زیبای او را جاودانی ساختند.

شاعران ایرانی و حتی خود فتحعلی شاه پادشاه ایران نیز در عشق وی غزل سروده و گریبانها چاک زدند و از موی زرین و چشم سبز و پوست و بشوه نرم و روی زیبا و لبهای سرخ غنچه مانند وی توصیفها کردند، این معنی را می‌توان از خلال مطالب تذکره‌ها و دواوین شعرای آن روزگار به دست آورد (ایران و جهان، ۲/۵۵).

نام و در حسن طلعت رشک ماه تمام بود.

چون خبر ورود سفیر به بندر ابوشهر رسید از جانب خاقان گیتی ستان، فتحعلی خان نوری نایب اشیک آقاسی به مهمانداری سفیر جلالت مسیر مأمور شد و راه فارس برگرفت، بعد از رسیدن سفیر مذکور به نیم فرسنگی شهر شیراز جنت طراز به حکم چراغعلی خان نوائی وزیر و اتالیق نواب شاهزاده آزاده حسینعلی میرزا حکمران فارس وجوه اعیان و امرا و ارکان به استقبال سفیر جلالت مسیر روانه و به تکریم و تعظیم شایسته او را به باغ جهان نمای خارج شهر منزل دادند با پانصد (۵۰۰) نفر عمله و همراهان فرنگی و هندوستانی در خارج باغ و داخل عمارت خیام گوناگون بر پای کرد، و ایلچی مذکور با شش (۶) نفر همراهان انگلیس سه بار به شرف دیدار نواب شاهزاده شرفیاب شد. شاهزاده با ملکم صاحب سفیر و جان استرجی بی نظیر که نایب اول بود و کامل (= کمپیل) نام و فزلی بهادر [= پازلی] و معبروک [= کالبروک] بهادر و هالکری [= ویلیام هالینگبری] و داکتر یعنی طبیب التفاتها فرمود و مهربانیها نمود و پس از دیدار و گفتار به اشارت پادشاه کامکار چراغعلی خان وزیر بی نظیر و امرای دربار شاهزاده و اعیان فارس به بازدید او رفتند و او به هر یک در خور درجات ایشان هدایا داد و در وجود و بذل و بخشش بگشاد. چون از جانب خاقان گیتی ستان مقرر بود که بعد از مراجعت موبک فیروزی کوکب از ساحات خراسان به بلده سمنان سفیر مذکور از فارس عزیمت حضور نماید و در پانزدهم [۱۵۵] شهر مذکور از شهر مزبور حرکت کرده راه عراق برگرفتند، و معزاً همی آمدند تا به حوالی طهران رسیدند. به اجازت و اشارت پادشاهی، اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان صدراعظم با جمعی از امرا و ارباب مناصب سفیر را پذیره شدند و در خانه صدر اعظم معزی الیه منزل گزید. و دیگر روز به حضور پادشاه و الاجاه ایران آمد و نامه موذت ختامه از نظر حضرت اقدس پادشاهی گذشت. و پس از روزی چند تحف و هدایای او که الماسهای درشت گرانبها و آینه‌های بزرگ با صفا و مروحه‌های صندل و عود و بافته‌های پرند و پرنیان بود از نظر پادشاهی گذشت و مقبول اوفتاد و مستدعیات کارگزاران دولت بهیه صورت قبول یافت و جواب نامه به نحوی شایسته و پسندیده مرقوم و سفرا را مخلع فرمود، مالکم صاحب سفیر را به اعطای کمر خنجر و کمر شمشیر مجوهر

مکمل منتخر؛ و دیگران را به اختلاف مراتب به خلعت آفتاب طلعت سرافراز فرمود. و از جانب حضرت شهریارى حاجى خلیل خان قزوینى ملك التجار ایران به رسالت و سفارت هندوستان مأمور و به اتفاق فرستاده فرمانفرمای مملکت هندوستان جنرال لارد ایرل نازمکین تر بهادر روانه مقصد شدند.

و این ملک صاحب سفیری عاقل و باذل و خوش تقریر و دانا بود رفتار و سلوک و مردمی وی و حسن و بهای استرجی در ایران هنوز مثل است و شعرای ایران در صفای جان استرجی شعرها گفتند^۱ و بدو مهرها ورزیدند.

اوقایع دیگر

و از جمله وقایع این سال است که چون به توسط و تشفع شاه زمان افغان سپاه حضرت شاه فلک جاه از محاصره سبزوار و نیشابور مراجعت کردند و قرار بر آن بود که الله یار خان قلیجی سبزواری و جعفر خان بیات نیشابوری به درگاه جهان پناه گرایند، و چون دیگر خدمتکاران بر آن آستان جبهه ساینده، و چندی بر این بگذشت و از شرفیابی آن دو امیر معهود اثری آشکارا نگردید، لهذا بر حسب امر خسرو کامکار ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار عمزاده حضرت شهریار به تخریب و تعذیب شهر و اهالی سبزوار مأمور شد. و امیر کبیر سلیمان خان اعتضادالدوله قاجار نیز به تسخیر نیشابور روانه گردید، و هر یک با سپاهی بی کران به جانب مقصد راه سپار شدند.

و در این اثنا واقعه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم وقوع یافت و رأی دارای ملک آرای پادشاهی به هدم سلسله او مصمم گردید چنانکه مرقوم خواهد افتاد.

۱. از جمله اشعاری که در باره استرجی سروده شده یکی شعر حاضر است که منسوب است به امان الله خان اردلان حکمران مقتدر و منفذ کردستان:

چو تیر شهپر حسنش گشاد استرجی فرنگ بال گشا شد که گیرد ایران را
و همچنین بیت ذیل که یکی از شعرای فارس در حق یوسف خان غلام گرجی حسینعلی میرزا سروده است.

صبا برو به فرنگ و بگو که یوسف گرجی شکست، رونق بازار حُسن استرجی